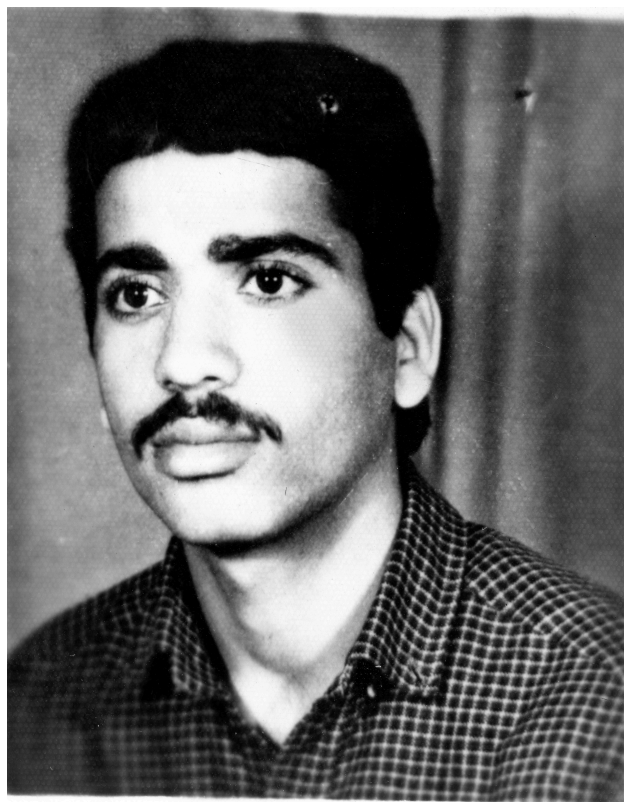


## شهید کاظم خان عزیزی



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

نام پدر	الله کرم
تاریخ تولد	۱۳۴۶/۰۱/۲۵
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۲/۰۵/۰۱
محل شهادت	حاج عمران
مسئولیت	تک تیرانداز
نوع عضویت	پاسدار و وظیفه
شغل	—
تحصیلات	دیپلم
مدفن	دهکهنه

## زندگینامه

زندگینامه شهید

شهیدان زنده‌اند الله اکبر

شهید کاظم خان عزیزی در تاریخ ۲۶ فروردین ماه ۱۳۴۱ در شهرستان آبادان دیده به جهان گشود. ۶ ماهه بود که پدرش همسر دیگری را اختیار کرد و شهید با دو برادر و یک خواهرش تحت سرپرستی مادر قرار گرفتند. این زن فداکار جهت تأمین معاش فرزندان از هیچ کوششی دریغ نورزید و هستی خود را در این راه فدا نمود. دوران کودکی را به سرپرستی برادر بزرگش سپری کرد. دوران تحصیلی را تا اول نظری در آبادان درس خواند. از همان کودکی علاقه خاصی به امور مذهبی داشت و به خواندن نماز و گرفتن روزه عشق می‌ورزید و دوستان و همکلاسی‌هایش را نیز به دستورات مذهبی دعوت می‌نمود. او تعصب خاصی نسبت به امور مذهبی داشت و همواره با افراد منحرف درگیری داشت زیرا جوانی فعال و زرنک و در خط اسلام بود. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی به سهم خود در راه به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی خدمات و فعالیت‌های فراوان نمود و در راهپیمایی‌ها و سخنرانی‌ها شرکت می‌کرد و در نوشتن شعار و پخش اعلامیه و نوار اقدام جدی می‌نمود. چند بار از طرف مأمورین رژیم مورد تعقیب قرار گرفت و چند بار خطر جانی برایش پیش آمد. از جمله یکبار در تظاهرات که مزدوران شاه به طرف مردم تیراندازی می‌کردند، سه نفر شهید شدند و این شهید عزیز یکی از شهدا را در آغوش گرفت و باینکه به سویی تیراندازی می‌کردند او را از نظر مأمورین پنهان نمود. یکبار دیگر نیز با دو نفر از دوستان به راننده تانکی که در حالت تیراندازی بسوی مردم بود، حمله کردند و اقدامات شایسته‌ای انجام دادند. شبها تا صبح نمی‌خوابیدند و شعار می‌نوشتند شهید خان عزیزی در حد قدرتش به فقرا و مستمندان کمک می‌کرد. و بعد از پیروزی انقلاب که خطر منافقین پیش آمد با آنان درگیری داشت. جنگ تحمیلی که درگرفت همراه برادرانش از آبادان به دشتستان مهاجرت نموده و سه کلاس باقی مانده را در دبیرستان دالکی و دبیرستان شهید بهشتی برازجان به اتمام رسانید. او در تمام دوران تحصیل همیشه شاگرد اول بود. پس از اخذ دیپلم به عضویت بسیج درآمد و بعد از دوره آموزش به جبهه حق علیه باطل روان شد و در عملیات والفجر ۱ شرکت کرد و فرماندهی دسته را به نحو احسن انجام می‌داد. پس از آنکه پیروزمندانه از جبهه برگشت در بنیاد امور مهاجرین بوشهر به جوشکاری پرداخت و مدت کوتاهی گواهینامه جوشکاری را دریافت نمود او شبها هنگام فراغت بیدار می‌ماند و به نماز و دعا می‌پرداخت و همواره فکر و دلش در جبهه بود زیرا همیشه از جبهه سخن می‌گفت. ایشان اظهار داشت معجزه‌ای در جبهه مشاهده کرده‌ام که نمی‌توانم در خانه بمانم لذا مجدداً از طرف سپاه برازجان بعنوان پاسدار وظیفه در پادگان شهید دستغیب کازرون به فراگیری آموزش نظامی می‌پرداخت. وی برای نبرد با مزدوران بعثی به پادگان پیرانشهر (جلدیان) اعزام شد و در عملیات بزرگ والفجر ۲ بعنوان بی‌سیم‌چی شرکت نمود. همراه چند تن از فرماندهان و عده‌ای از رزمندگان جلوتر از همه به پیش می‌رفتند و سنگرهای مزدوران عراقی را یکی پس از دیگری به تصرف درمی‌آوردند تا اینکه به تپه معروف کله‌قندی رسیده و پس از فتح تپه در ساعت ۱۱ شب مورخ ۵/۶۲/۱ بر اثر ترکش خمپاره بعثیون به

فیض عظیم شهادت نایل آمد و به آرزوی دیرینه‌اش که همان رسیدن به لقاء... بود رسید.

## وصیت نامه

هیچوقت در زندگی خدا را برای یک چشم بهم زدن هم فراموش نکنید .

بنام خدا و با سلام و درود بر تمام رزمندگان و امام زمان و نائب بر حقش امام خمینی و با سلام بر کلیه خانواده‌ام پدرم و مادرم و برادرانم و همه قوم و خویشان و دوستان گرامی .

ضمن عرض سلام آرزوی سلامتی و توفیق همه شما از خداوند متعال خواهانم و امیدوارم که در پناه الله بتوانیم همه خدمتگزار اسلام باشیم . باری برادران و خواهران عزیز در حالی که با دلی شاد و لبی خندان دارم قلم بر کاغذ می‌گشیم . اول از همه خدمت شما عرض می‌کنم که هیچوقت در زندگی خدا را برای یک چشم برهم زدن فراموش نکنید و همیشه مرگ را پیش روی خود احساس کنید و تا می‌توانید به نمازها مخصوصاً جماعت‌ها و دعاها اهمیت دهید زیرا دشمنان ما از همین اعمال ماست که می‌هراسند . همیشه پس از نماز امام را دعا کنید و این را بدانید که این عمر بی‌ارزش زودگذر است و دائم در فکر آخرت باشید . همینطور که من حالا اینقدر توان دارم که قلم در دست به گیرم و این کاغذ سفید را سیاه کنم و یا هر کار دیگری که از یک انسان زنده برمی‌آید انجام به دهم روزی هم خواهد آمد که این قدرت را از دست به دهم که امیدوارم توفیق این را داشته باشم که به همین زودی و در همین ماه مبارک رمضان باشد . انشالله که این سفارش را از برادر کوچک و حقیرتان بپذیرید . از شما برادران و خواهرانم می‌خواهم که اگر واقعاً می‌خواهند روح من شاد باشد چند سفارش به آنها می‌کنم که به آن اگر عمل کردند من تا ابد آنها را دعا خواهم کرد و روحم در آرامش خواهد بود و این است که سعی کنید هیچوقت حتی برای یک لحظه یکدیگر را نرنجانید و از هم متفرق نشوید و مهمتر از همه هیچوقت نماز و دعا را فراموش نکنید و پس از نماز اول برای امام و بعد مرحومه مادرم و اگر خواستید برای من دعا کنید . دیگر اینکه از کلیه فامیلهای من می‌خواهم مرا ببخشند و حلال نمایند ، چون اگر خدا بخواهد انشالله عملیاتی در پیش داریم که به امید خدا پیروز خواهیم بود . اگر خداوند توفیق و سعادت شهادت را نصیب من گردانید از شما می‌خواهم اصلاً غم و ناراحتی به دل خود راه ندهید که من هم ناراحت بشوم . امام و تمام رزمندگان را دعا کنید ، ضمناً مرا کنار قبر مادرم در آبادان خاک نمایید و سعی کنید حتماً به آن عمل نمایید .

برادر کوچک شما کاظم خان عزیزی

## خاطرات

### خصوصیات اخلاقی شهید

شهید از نظر اخلاقی دارای اخلاق بسیار ملایم و خوب بود از زمان کودکی تا شهادت چه در خانه و چه در بیرون و محیط مدرسه به درس خواندن علاقه عجیبی داشت . در پیروزی انقلاب اسلامی شرکت فعال داشت و شبها دیر به خانه می آمد و گاهی از شبها به خانه نمی آمد و با رژیم طاغوت مبارزه می نمود . در درگیری با منافقین دوبار با ضربه شدید چاقو و چوب مجروح شد . همیشه از زمان کودکی عاشق مسجد و روضه و سخنرانی بود . خیلی دلسوز و رحیم و در فکر کمک به محرومان و مستضعفین بود . می گفت : تا می توانید کمک به فقیر و فقرا به کنید در آبادان به تحصیلات خود ادامه داد تا اینکه جنگ شروع شد و به دشتستان بخش شبانکاره مهاجرت کردیم و تحصیلاتش را در دالکی در چادر و در شدت گرما ادامه داد تا اینکه دیپلم را بدون مردودی در این دوازده سال دریافت نمود . دوره جوشکاری را با موفقیت به پایان رسانید . از طرف بسیج به جبهه اعزام و در حمله والفجر یک شرکت و فرماندهی یک قسمتی را بعهده گرفت و با موفقیت مأموریت خود را به پایان رسانید . پس از آن جهت خدمت در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به دوره آموزشی در پادگان شهید دستغیب کازرون رفت و پس از طی مرحله آموزشی به کردستان منطقه پیرانشهر اعزام و در حمله والفجر دو پس از پیروزیهای فراوان بر روی قلعه کله قندی به درجه رفیع شهادت نایل آمد .

روحش شاد و یادش گرامی باد .

## خصوصیات شهید از زبان برادر و سرپرست شهید ، حسینقلی خان عزیزی

۱- قبل از شهادت فرزند عزیزتان ، آیا فکر میکردید که شما هم پدر یا مادر شهید باشید ، یعنی تا چه حد این موضوع به شما الهام شده بود ؟

— از همان بار اول که به عنوان بسیجی توسط بسیج برازجان به جبهه اعزام شد ، این امر به ما نیز الهام شده بود ، زیرا که او همیشه از جبهه و معجزه‌هایی که در جبهه برای شهدا پیش آمده بود برای ما تعریف می‌کرد و شبها را به زنده‌داری و بیداری تا اذان صبح به خواندن کتاب‌ها ، دعاها و نمازها می‌پرداخت و ما با دیدن این عبادت‌ها و رفتار خالصانه که خود را برای شهادت آماده می‌کرد به این باور رسیده بودیم که او نیز به آرزویش خواهد رسید .

۲- شهید بزرگوار چه ویژگی‌هایی ، متفاوت با دیگر فرزندان شما داشتند ؟

— با همه مهربان ، خوش رفتار و با گذشت بود و هیچ کسی را از خود ناراحت نمی‌کرد در کارهای خانه به افراد خانواده کمک می‌کرد و همواره در اجتماع به مردم ، فقرا و ضعیفان در حد توان کمک و یاری می‌رساند ، در ضمن او به تحصیل علم و دانش علاقه زیادی داشت که آخرین مدرک تحصیلی او گرفتن گواهینامه پایان تحصیلات متوسطه در رشته اقتصاد اجتماعی و گرفتن گواهینامه پایان دوره آموزش فنی و حرفه‌ای در رشته جوشکاری بود .

۳- پس از شهادت تا چه اندازه‌ای با ایشان ارتباط دارید ؟ آیا او را در خواب می‌بینید ؟ آیا تا کنون چیزی از او خواسته‌اید ، یعنی به روح او متوسل شده‌اید ؟

— شهید را در خواب می‌بینیم و حتی بعضی چیزها را به ما می‌گوید و یا نشان می‌دهد. یک بار در خواب به من گفت که فلان چیز را به شما خواهند داد و نمونه آن را در خواب به من نشان داد و وقتی که برای چند ماهی حقوق من قطع شده بود ، یک شب شهید همراه با امام خمینی (ره) به خواب من آمدند . هر دو بزرگوار به من گفتند که اشتباه شده و کار شما بزودی درست می‌شود . بعد از چند شب صدایی زیبا و دلنشین به گوش من رسید که او هم گفت به یاری خدا همه چیز درست می‌شود اما صاحب صدا را ندیدم. وقتی سؤال کردم که این صدای چه کسی بود صدای دیگری به من گفت که این صدای آقا صاحب‌الزمان بود .

#### ۴- یکی از بهترین خاطرات خود را از شهید نقل بفرمائید ؟

— شهید از روزی که عقل و فکرش به جایی رسیده بود که من نقش پدر را در مورد ایشان ایفا نموده‌ام ، همیشه با من و اعضا<sup>۱</sup> صحبت می‌کرد که من دلم می‌خواهد و آرزو دارم که بعد از گرفتن مدرک تحصیلی بالا که منظورش دانشگاه بود و گذراندن خدمت مقدس سربازی ، در یکی از اداره‌ها استخدام شوم و بعد از آن مخارج تو و خانواده با من است و بخاطر اینکه من شخصی مریض حال و چشمم ضعیف و غیرقابل علاج هست او که پسر دلسوز و قدرشناس بود همیشه این حرف را تکرار می‌کرد که وقتی من رفتم سرکار

تو باید بازنشسته شوی و استراحت کنی . تو سالهای گذشته را کار کردی و حالا نوبت من است . این را هم گفت که اگر من به درجه رفیع شهادت رسیدم خداوند تبارک و تعالی روزی شما را خواهد داد .

#### ۵- چه انتقاد ، پیشنهاد و سخن ویژه‌ای بادست‌اندرکاران ستاد یادواره دارید ؟

سخن ما خانواده شهدا این است که مسئولین بیشتر در فکر شهدا و خانواده ایشان باشند و مراسم و یادواره شهدا را همیشه و هر سال بهتر از گذشته برگزار کنند .

نامه شهید به برادرش



خدمت برادر عزیزم حسین قلی خان عزیزی سلام عرض می کنم . پس از سلام ، سلامتی شما را از درگاه خداوند متعال خواهان و خواستارم و امیدوارم که همیشه خرم باشید و اگر از حال برادرت کاظم بخواهی بحمدالله عالم خوب می باشد و هیچ غمی به جز غم دوری شما را ندارم که امید دارم به زودی دیدارها تازه گردد .

برادر جان ! ما را یک هفته است که به پادگان جلدیان غرب کشور آورده اند . اول از همه بگویم این چیزها را که در نامه برایت می نویسم برای هیچ کس بازگو نکن چون جز اسرار نظامی است و نباید فاش شود . ما را پس از اینکه یک هفته در ارومیه بودیم به غرب کشور ، منطقه کردستان نزدیکی پیرانشهر آوردند و در پادگان جلدیان جز تیپ المهدی و گردان کمیل هستیم . چون عملیات همین نزدیکی است و می دانم تا این نامه برسد ، حتماً عملیات تمام شده که این مسائل را برایت می نویسم . من گروهان ۱ گردان کمیل ( دسته ۱ ) هستم و گروهان ما را قرار است به لشکر ۷۷ خراسان بدهند و بجای ما یک گروهان ارتش بیاید . قرار بود همین امروز ظهر برویم ولی به تأخیر افتاد حتماً تا فردا صبح می رویم به خط و انشاءالله عملیات به امید خدا به همین زودیهاست ، که انشاءالله پیروز خواهیم شد . این مطالب را هم برای کسی بازگو مکن . نامه را پیش کسی نخوان چون حتی نباید کسی بفهمد در حال حاضر ما جز چه گردان و تیپی هستیم تا بعد از عملیات که اگر عمری باقی بود شما هم مثل همه از جریان بااطلاع خواهید شد . من حتماً اگر توانستم تلگراف خواهیم زد ولی چون راه دور است ممکن است طول بکشد . پس نگران نشوید . از شما می خواهم از بچه ها بخوبی نگهداری کنید و سلام یک یک خانواده پدر و منیژه و غلامرضا و علی و بچه ها و ماندنی و افسانه و مسعود و زینب و بچه ها و محمد سردار با خانواده و سکینه و انصاری با خانواده را برسان و سلام تمام دوستان حبیب و سهراب و حمدالله و ریاضی و نوری را از قول من برسان و نوشته ای برای شما بدست تعاون گردان داده ام . در ضمن ساکم هم بدست آنهاست .

**او مست و خراب جام نابی دگر است**

**هر قطره خون او گلابی دگر است**

**بنگر که شهید خفته در دامن خاک**

**در مشرق عشق آفتابی دگر است .**

**سراینده : ابراهیم اسلام پناه**



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران